

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بحث اساسا راجع به خراج و مقاسمه بود، دیگه چون تنبیه هشتم ایشان ناظر بود به بحث اراضی، اراضی خراجی، گفتیم حالا که بحث به این جا رسیده بد نیست اجمالا یک بخش از اراضی را متعرض بشویم روایاتش را، چون روایاتش را در مکاسب نخواندیم و هی گفتیم بعد بحث روایی خواهیم کرد فعلا این جا متعرض بشویم.

عرض کردم در بحث روایی ما بعضی از روایات مفصل داریم که توش اراضی را هم دارد، آن روایتی که دیروز اشاره کردم مال سلیم ابن قیس بخش اراضی را همچین خیلی اجمالی یعنی خیلی تفصیلی متعرض نشده است، آن روایتی را هم که در تحف العقول از امام صادق نقل کرده که خیلی هم طولانی است دو سه صفحه است و از منفردات ایشان هست، آن هم نسبتا بحث اراضی را مختصر آورده، بیشتر روی غنائم و این ها رفته بحث اراضیش مختصر است معذک آن را هم می خوانیم، بحث روایت سلیم برای بعضی از نکاتش فقط اشاره می کنیم چون بخش اراضی را خیلی مگر به اطلاقاتش اخذ بشود، آن وقت آن روایت مفصلی که در کتاب تحف العقول آمده آن را می خوانیم لکن حالا غیر از این که اعراض اصحاب بوده ازش، شبهه هست در این که آن اصلش چی باشد.

من عرض کردم ما عده ای از روایات مفصله داریم و طولانی هم هستند، حالا ادعیه هست، روایات هست، بعضی هایشان طولانی اند، همین روایتی که پریروز از مواطن سبعة ای که خداوند اوصیا را امتحان می کند، عرض کردم در بعضی از نسخ خصال چاپ شده های خصال هجده صفحه است، خیلی طولانی است و عده ایشان، این ها را چکار باید کرد و چجوری باید حساب کرد به نظر ما یکنواخت نمی توانیم الان یک دفعه مثلا بگوییم که این ها چه وضعی دارند، انصافا مختلف اند، حالات مختلف دارند مثلا یک وصیة النبی لأبی ذر، به نظرم پانزده صفحه است، در امالی شیخ طوسی اول امالی آورده، آن کاملا واضح است، هیئت ترکیبش جعل است، مفرداتش حدیث جداگانه ای است مثلا در کتب اهل سنت هست یکیش از ابوهره است، یکیش از عبدالله ابن عمر است، همین جور

مختلف، یکیش از انس است، یک کسی گرفته این ها را حذف کرده مثلاً راویش، یک یا اباذر هم اولش گذاشته، ده پانزده صفحه برداشته حدیث جعل کرده، آن جا عرض کردیم جعلش به ترکیب است، ترکیبش جعلی است، یک ترکیب جعلی دارد اما مفرداتش ممکن است جعل نباشد، البته وصیة النبی لابی ذر، بعضی ها هم سنی دارند اسانید دیگه، هم ما داریم، غیر از آن سه حدیث که در امالی آمده، من فقط اشاره کردم و خیلی هم کمتر است، بعضی هایش مثلاً شاید یک صفحه هم نمی شود. این ها هر کدام باید جداگانه حساب کرد، یک وصیة النبی لعلی داریم که آن هم چند تا متن است، یکی نیست، متون متعدد دارد، اسانید متعدد دارد، آن ها هم عده ایش عبارت از همین جعل ترکیبی است، یعنی حالت ترکیبش جعل است، مفرداتش هر کدام برای خودشان ثابت اند، این حالت ترکیبی که پیدا کرده جعل است.

یک مقداری از این ها به عنوان حدیث داریم که به تالیف شبهه است، خیلی شبهه است، خیلی واضح هم هست که تالیف است یعنی به نظر ما که خیلی روشن و واضح است، یک حدیثی است که مرحوم صدوق نقل کرده و از منفردات ایشان است به نام حدیث شرائع الدین عن الاعمش عن الصادق، خود اعمش از بزرگان اهل سنت است، ایشان از امام، این اصلاً رساله است، یک رساله موجزی است، حدود یک صفحه مختصر عقائد دارد، بعد مثلاً فقه دارد، صلوٰة و این ها، مختصر، خیلی مختصر، مجموعش ده دوازده صفحه است که در این آخرش هم کبائر دارد، عدد کبائر، در این رساله اعمش.

شبهه همین را هم باز صدوق در عیون اخبار الرضا از امام رضا نقل می کند، ما گفتیم بعضی افراد این ها را جمع کردند و با همدیگه مقابله کردند، نسخه ای که از امام صادق است با نسخه ای که از حضرت رضاست، عرض کردیم ببینید وقتی در اسانید این ها غالباً نوشته مثلاً فلان ابن فلان الوراق، منبع جعل همین ها هستند، همین وراقی، عرض کردیم در آن زمان وراق مثل انتشاراتی زمان ماست، اصلاً در آن زمان، الان در عراق وراق به کسی می گویند که صحافی کتاب می کند، همین اصطلاح عمومی، وراق یعنی به قول معروف مجلد کتاب یا صحاف کتاب اما در اصطلاح قدیم وراق کسی که انتشاراتی بود، این را وراق می گفتند پس اصطلاح وراق این است و این ها مختلف بودند، بعضی هایشان خب امکانات مالیشان بیشتر بود، کتاب های بیشتری در اختیارشان بود مثل

انتشارات زمان ما، آن وقت راه انتشارات هم این جوری بود که مثلا این آقا مثل ابن ندیم، ابن ندیم هم وراق است، ارزش فهرست ابن ندیم به این است، این فهرست ابن ندیم خیلی ارزش دارد انصافا، ارزش فهرست ابن ندیم کتاب هایی را نام برده که عادتاً در بازار فروش داشته، از این جهت خیلی نافع است اما نجاشی این طور نیست که هر کتابی را نام برده وجود خارجی داشته، شاید فقط در اجازات بوده اما ابن ندیم که شیخ الوراقین بود، امروز چی می گویند؟ رئیس سندیکای انتشاراتی ها، سندیکا یا اتحادیه انتشاراتی ها، ایشان تقریباً شیخ الوراقین در بغداد بوده و انصافاً هم واضح است که وراق بزرگی است یعنی انصافاً کتابش. این در حقیقت فهرست انتشارات خودش است، حالا یا انتشارات یا کتاب هایی که در بازار بوده که این ها یک نفر را می گذاشتند فرض کنید فلان کتاب جابر جعفی، چون ایشان آثار شیعه را هم دارد، یک مقاله اش در آثار شیعه است، می خوانده فرض کنید پانصد نفر، دویست نفر، سیصد نفر، هزار نفر به حسب امکاناتش، می نشستند، این می خوانده و آن ها می نوشتند، در طی پنج ساعت، ده ساعت پانصد نسخه آماده می شد که می فروختند، این ترتیب بود و این که ما عرض کردیم می گوئیم این آقا رفته کوفه از بازار کتاب گرفته به نحو، این بازار مراد ما این است، این نحوه انتشار کتاب ها در بازار، مثلاً کتاب وشاء در بازار ممکن است صد نسخه اش موجود بوده، آن وراق هایی که، این کتاب هایی که مرحوم صدوق دقت بکنید مشایخش وراق است، فلان ابن فلان ابن وراق، اصلاً هم نمی شناسیم کی هست، غالباً این ها منشا انتشار این نسخ اند، وجود وراقین مثلاً می آمدیم یک کتابی بوده مال یک آقایی بوده بر می داشته به یکی دیگه نسبت می داده، یا یک سندی اولش قرار می داده می گفته این از امام صادق است.

غرض من دیگه وارد بحث نمی شوم چون خودش یک بحث حدیث شناسی خاصی دارد که ما الان یک مقدار احادیث مطوله داریم که خیلی طولانی اند، این ها هر کدام دارای یک حساب خاص خودش است، احتمالاً بعضی هایش متن فقهی بوده یا از امام نقل کردند یا مثلاً یکی از اصحاب جمع آوری کرده، این احتمالش هست، یک روایت طولانی داریم از مرحوم یونس، معروف است به مرسله طویله یونس، دو سه صفحه است در اقسام استحاضه، چون ایشان دارد عن غیر واحد عن ابی عبدالله، وقتی می گوید غیر واحد یعنی من سی تا، چهل تا حدیث جلوی من گذاشتم این ها را جمع کردم، این عن غیر واحد یعنی این، سی تا، چهل تا حدیث جلوی خودم

.....
گذاشتم از مجموع حدیث و لذا مثلاً این روایت مرسله یونس در حقیقت فتوای خود یونس است، دقت کردید؟ این فتوای خود یونس است از مجموعه روایات استظهار کرده، این ها الان در تصورات حوزه ما این است که غیر واحد یعنی ایشان از چند نفر این حدیث را شنیده این ها از امام صادق یعنی این حدیث واحد را از چند نفر شنیدند عن غیر واحد مجموعه احادیثی را مقابل خودش گذاشته استنتاج کرده و از عجائب امر این است، این یک تقسیم بندی یونس دارد، آن حدیث خیلی فوائد دارد من نمی خواهم الان وارد بحثش بشوم.

و در آن جا یونس می گوید سنن پیغمبر را که نگاه می کنیم سه جور استحاضه قرار داده، آثارش سه جور است و هر جور را جداگانه اسم هم برده، خیلی عجیب است که در مغنی ابن قدامه که حنبلی است عین این مطلب را آورده

پرسش: خلاف ظاهر است که عن غیر واحد را شما معنا به روایات آن مرتبه می کنید

آیت الله مددی: دیگه خب یواش یواش این خلاف ظاهر برایتان ظاهر می شود

و سرّ این که علمای قم ابن ولید هم با ایشان مخالف است همین است، عرض کردم خب آن را باید خیلی کار بکنید.

پرسش: اگر این طور باشد در حد یک متن کوتاه هم باشد

آیت الله مددی: گاهی متن کوتاه هم همین طور است، فرق نمی کند، سرّ این که مرحوم ابن الولید و قمی ها با روایات یونس مخالفند یک مقدارش این است که ایشان عنصر اجتهاد را در روایات وارد کرده، حالا متن کوتاه هم چون شما فرمودید برای مثال عرض می کنم نگاه بکنید زکات فطره، در زکات فطره ما چند تا روایت داریم؟ چهار تا، همین جو و گندم و خرما و کشمش، دو سه تا روایت منحصر از یونس است، القوت الغالب، این قوت غالب را این ها اعتقادشان، شاید در یکیش هم دارد عن غیر واحد، اعتقادشان این است که قوت غالب را یونس اجتهاد کرده، دلیلش هم این است که در غیر روایت یونس قوت غالب نداریم، منحصر به ایشان است، این قوت غالب و لذا الان شاید مثلاً، می گویند دیگه آقایان، احتیاط این است، استحباب این است که قوت غالب، به عکس احتیاط

این است که همان چهار تایی که اسم برده شده، چون این قوت غالب به احتمال قوی استظهار یونس است، این شدت مخالفت قمی ها امثال ابن الولید، روشن شد چی می خواهم بگویم؟ چون شما روایتش را نگاه نکنید غیر از روایت یونس قوت غالب نداریم

پرسش: با این حساب ما دیگه باید روایات یونس را از اعتبار بیندازیم

آیت الله مددی: نه نه،

پرسش: اگر ضعف یونس در اجتهاداتش است، در استظهاراتش است دیگه روایتش از اعتبار می افتد دیگه

آیت الله مددی: نه نه این طور نیست نه، قطعاً موارد زیادی را یونس می گوید عن فلان، از عبدالله ابن سنان، بعد هم خود یونس تصریح می کند من مقدار زیادی روایات را از اصحاب امام باقر و اصحاب امام صادق نوشتم، نه قطعاً این طور نیست. البته مرحوم ابن الولید اعتقادش این بود که نسخی که از کتاب یونس آمده این ها را نگاه نکنیم مثلاً یک نسخه کتاب یونس را صالح ابن سندی گفته، یا یک نسخه اش را اسماعیل ابن مرار گفته می گوید این قابل اعتماد است، این نسخه هایی که از کتاب یونس است نسخه ای است که محمد ابن عیسی گفته، این قابل اعتماد نیست، مرحوم ابن ولید کلام ایشان را هم خیلی قبول نکرده.

به هر حال مثلاً مرحوم شیخ صدوق که شاگرد ایشان است چون عرض کردم مرحوم صدوق کاملاً به ابن الولید متأثر است، در کل فقیه ده تا حدیث را یونس آورده، و روی یونس، اصلاً در مشیخه هم طریق به ایشان دارد. حالا معلوم می شود که ایشان من حیث المجموع از مجموعه مرویات یونس ده تا را آورده، اما در غیر فقیه بیشتر آورده، ابن الولید می گوید اگر روایت محمد ابن عیسی عن یونس بود قبول نمی شود، در کل فقیه از محمد ابن عیسی عن یونس ندارد. عن یونس دارد، عن محمد ابن عیسی دارد اما محمد ابن عیسی عن یونس ندارد، این ها دقت ها و ظرافت هاست، این که شما می فرمایید این طور فله ای بار نفرمایید، دقت ها و ظرافت ها اما در امالی در خصال دارد، محمد ابن عیسی عن یونس، دقت می کنید؟ دقیق است، در خصال که می رسد محمد ابن عیسی عن یونس دارد، چون کتاب فتوا نیست چون مصنف است اما در فقیه محمد ابن عیسی تنها دارد، یونس تنها دارد، محمد ابن عیسی عن یونس ندارد، کاملاً مبانی خاصی داشتند و به دقت، واقعا این مطلبی که طبعاً در کلمات اهل سنت هم هست، در روایات ما هم از ائمه

عليهم السلام، و اعلموا ان حديثكم هذا دينٌ، اين معامله دين باهاش می کردند، قصه مثلا اميرارسلان نامدار بود که مثلا اختلاف کتاب و قصه نویسی بکنند.

و اعلموا ان حديثكم هذا دينٌ فانظروا عمن تاخذون دينكم، كاملا روی این ها حساب شده بود.

علی ای حال کیف ما کان دیروز متعرض، احتمالی که ما می دهیم چون متن به یک متن فقهی می خورد، حالا آیا حماد ابن عیسی، البته این ها هر کدام ارزش خودش را دارد، مثلا حماد جمع کرده؟ یا خود موسی ابن جعفر سلام الله یک متن فقهی را، مثلا این رساله ای را که مرحوم در کتاب تحف العقول آمده که امام صادق رساله ای در غنائم نوشته، این رساله به ما نرسیده، کلا به ما نرسیده، الان منحصر در کتاب تحف العقول است. حالا ان شا الله تعالی ما چون خیلی این مباحث را به اندازه کافی به مناسبت راجع به این کتاب مکاسب محرمة توضیح دادیم، به هر حال از این که می گوید حماد ابن عیسی رواه لی بعض اصحابنا ذکره عن العبد الصالح، متن کتاب به این که در خدمت حضرت بوده و حضرت فرمودند نمی خورد، بیشتر به متن حدیثی می خورد، به متن کتاب تالیفی می خورد و من عرض کردم این خیلی مسئله مهمی است یعنی روی این کار بشود، این طور نیست که به این آسانی باشد خیال بکنید و آن این که عده ای از مطالبی را که ما به اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین نسبت می دهیم مثلا به یک صورت خاصه اش را در مصادر عامه می بینیم که دیروز بعضی از مثال هایش را، مثال زیاد دارد، اگر بخواهم بزنم خودش باید چند تا درس مثال ها و مطابقت و این خیلی ارزش دارد، این بحث خیلی ارزش دارد، این بحث این خیلی مهم است، هم در یک طرفش از این طرف که ایجابی است هم در طرف سلبی مثلا فرض کنید یکیشان یک کاری انجام داده، همین قصه ابوبکر که مرتدین را آورد یکی از مرتدین را به قول خودش دست و پایش را، قُمِط، قُمِط در لغت عرب قنْدَاقه، قنْدَاقه بچه را قُمِط می گویند مثل قنْدَاق بندش کرد، دست و پایش را بست و با طناب و این ها، فالقاه فی النار، این ها را سوزاند، اسمش فجاعه اسلمی است، اصلا اسمش معروف، فجاعه اسلمی، خب بلافاصله بر علیه ابوبکر صحبت شد، لا يُعْذَرُ بِالنَّارِ إِلَّا رَبُّ النَّارِ، شما حق سوزاندن نداشتید، حق کشتن داری، حق سوزاندن نداری، چرا سوزاندی؟ حتی در مصادر عامه خوب دقت بکنید مصادر درجه اول مثل صحیح بخاری و این ها نیامده اما در مصادر بعدیشان آمده، من حیث

المجموع شاید در ده تا سند من دیدم که من حیث المجموع قابل اعتماد است، حالا کل واحد اسانید چرا مشکل فنی پیش خود اهل سنت داشت که ابوبکر در وقت موت گفت لیتنی لم افعل ثلاثا، سه کار را نمی کردم، خودش هم معذور بود یعنی خودش هم می گفت، لیتنی لم أحرّق یا لم أحرّق فجاعة بالنار، حالا آمده از عجائب این است در کتب اهل سنت که علی ابن ابی طالب هم در کوفه یک نفری را در لواط در آتش سوزاند که آن جا هم گفتند ابن عباس گفت، عین همین بحث و عرض کردم فعلا تا من دیدم، اگر این دستگاه ها باشد پیدا بشود، در کتاب محلائی ابن حزم می گوید این شخص اسمش فجاعة اسلمی است یعنی دقیقا همان که اسمش آن جا مشکلات تولید کرده، در مصادر ما نیامده، در مصادر ما کلا اسم این شخصی را که حضرت امیر احرقه بالنار در باب لواط نیامده نستجیر بالله، اما در مضادر عامه یعنی من یکی پیدا کردم چون همه را نگشتم، در کتاب محلائی ابن حزم اگر پیدا کردید به درد می خورد، در محلائی ابن حزم یعنی دقیقا آن کاری را که به او نسبت دادند، سر و صدا درست کرد، خودش هم ناراحت بود، خودش هم می گفت لیتنی لم افعل، عین آن کار را به یک عنوان دیگه به امیرالمومنین نسبت دادند، غرض خوب دقت بکنید ما هم این طرفش را داریم هم آن طرفش را داریم، یک کاری که آن ها کردند و مورد پسندشان نبوده عین آن را به علی ابن ابی طالب نسبت دادند، یک کاری که مثبت بوده، مال امیرالمومنین سلام الله علیه بوده یعنی آن را به دیگران برداشتند، این را ما در تاریخ داریم، این راهی است که کمتر بهش توجه شده، رویش کار بشود خیلی خوب است

پرسش: فرمودید سه تا

آیت الله مددی: دیگه لیت لم بیت فاطمه، آن جا هم هست.

علی ای حال این روایت را عرض کردیم تا آن جایی که ما می توانیم از به لحاظ راوی حماد است، حماد ابن عیسی است که فوق العاده جلیل القدر است لکن احتمال می دهیم نوشتاری از حضرت موسی ابن جعفر سلام الله علیه بوده، عنوانش الخمس من خمسة اشیاء، البته احتمالا خب شاید خود حماد جمع آوری کرده از کلمات، به ذهن می آید کتابی نوشتاری در اختیار حماد بوده، داده، حالا

ممکن است حماد این را مستقلاً یک رساله بوده یا در ضمن کتاب زکاتش یا نوادرش، به هر حال شواهد فعلی ما حاکی است که این کتاب و نوشته را ابراهیم از کوفه به قم آورده و در خود کوفه هم این در کتاب ابن فضال آمده.

من یک توضیحی عرض کردم کرارا عرض کردم تدوین حدیث ما تا سال ۱۵۰ است زمان امام صادق، از ۱۵۰ تا سیصد و خرده ای یک مقدار زیادی مکتب بغداد یا اول بغداد، این خیلی تنقیح حدیث و تصحیح حدیث خیلی ارزشمند هم هست، بزرگان اصحاب هم داریم، یک مکتب قم هم داریم حدود سال های دویست است زمان حضرت رضا، این مکتب قم در تنقیح احادیث و کتب خیلی تاثیرگذار است، خیلی، اولی هم هست اما دومی بیشتر.

در این فتره یعنی از ۱۵۰ تا ۳۰۰ در خود کوفه ما تنقیح کم می بینیم، حالا این نکته را هم چون تا حالا نگفتم، بزرگان ما هم در کوفه کم است هم تنقیح کم است، هست کم است، یکی از کار های مهمش همین ابن فضال پدر و پسر است، یکی از چهره هایی که در کوفه در این فتره اند، فتره ۱۵۰ تا ۳۰۰، ابن فضال پدر ۲۲۲، ۲۲۴ وفاتش است، ابن فضال پسر که علی باشد وفاتش را الان به ذهنم نیست که رجالیین نوشته باشند، باید عادتاً ۲۷۰، ۲۸۰ باشد، عرض کردیم مرحوم کلینی با دو واسطه از پدر نقل می کند، با یک واسطه از پسر نقل می کند، البته در کتاب کلینی کرارا عرض کردیم هر جا ابن فضال هست مرادش پدر است و در تهذیب عادتاً اگر از کلینی نقل نکرده بود، در تهذیب مخصوصاً اگر اول سند ابن فضال باشد مرادش پسر است، این دو تا کتاب با همدیگه اصطلاحاتشان فرق می کند.

علی ای حال این حدیث تا زمان همان اوائل قرن دوم به قم آمده توسط ابراهیم ابن هاشم، اجمالاً عرض کردم، یک بحث هایی کردند ابراهیم ابن هاشم ثقة است و فلان، عرض کردیم این بحث ها ارزش علمی ندارد، ابراهیم ابن هاشم خیلی شخصیت بزرگی است لکن آنی که برای ما روشن شده که من مسئولش هستم، نه این که از جایی نقل بکنم، به نظرم می آید ابراهیم ابن هاشم دست به تنقیح نزده باشد، خود شخصیت علمی که بالا پایین ببرد و کم و زیاد بکند مثل احمد اشعری نبود، او دست به تنقیح زده، ابراهیم ابن هاشم همه را برداشته نقل کرده، این قمی ها بودند بعد اگر دست به تنقیح زدند، مثلاً مرحوم کلینی دست به تنقیح زده این را آورده، قبول

.....
کرده، ابراهیم ابن هاشم نقلش قابل اعتماد است اما این برای من روشن نیست که هر چی را که نقل کرده اعتقاد هم بهش داشته، اما احمد اشعری ظاهرا این طور است، این دو تا باهمدیگه فرق می کنند، دیگه توضیح این مطلب ان شا الله یک وقت دیگه، آخر مکاسب است ما بحث های رجالی را مطرح نمی کنیم ان شا الله جای دیگه، و در تنقیح کوفه هم این آمده، توسط ابن فضال پسر، انصافا هر دوش خوب اند یعنی به لحاظ تنقیح بعدی خوبند لکن حقیقت این کتاب یا نوشتار مال حماد بوده یا نوشتاری از امام کاظم سلام الله علیه بوده چون عرض کردیم این نکته را خوب دقت بکنید از قرن دوم که زمان موسیقی ابن جعفر است خود اهل سنت شروع کردند این ها را جمع کردن، نکته را دقت می کنید؟ آن چه که از رسول الله نقل شده مال قرن اول است، و بیشترش هم مال عام الوفود است سال هفتم است، دقت کردید چی می خواهم عرض بکنم؟ و بیشترش هم چیز هایی است که پیغمبر به یمن، افرادی را که به یمن فرستادند، دیگه اسم نمی خواد ببرم، این نامه هایی که حضرت نوشتند این مطالب یواش یواش در قرن دوم جمع آوری شد اسمش شد سنت رسول الله، البته در قرن اول غیر از صحابه هم داریم چون چند دفعه ذکر کردم باز تکرار نمی کنم، این ها در قرن دوم جمع شد شاید جز اوائل جمعش هم از کتاب ابویوسف است، این قاضی هارون الرشید است، این غنائم و اراضی و خراج و این ها را مرتب کرده، من فکر می کنم ابتدائا توسط ائمه این کار شده، این عبارت از این است که سنن رسول الله را مدون کردند، مجمعه آیات و سنت را مدون کردن

قال عليه السلام الخمس من خمسة اشياء، البته خب قرائتش را می دانید خمسة اشياء بخوانیم چون غیر منصرف است من الغنائم و القوس و من الكنوز و من المعادن، این را توضیح دادیم، غنائم را اصطلاحا می گفتند به کتاب و فريضه است، كنوز و معادن و ملاحه این اصطلاحا از سنت است، در همین بحث های مكاسب یک روز توضیح دادیم در قرآن عنوان فاعلموا انما غنمتم آمده، در سنت پیغمبر که سعی می کنند سنی ها هم خیلی روایات را بیاورند فی الرکاز الخمس، رکاز یعنی مال ثابت یعنی مالی که تکان نمی خورد، چیزی که تکان نمی خورد مثلا علمای حجاز می گفتند رکاز، حالا من ممکن است چپه نقل بکنم، اجمالا عرض می کنم، معدن، علمای کوفه مال سنی ها می گفتند یعنی گنج، آن جامعش این بود مالی که تکان نمی خورد لذا دو تا عنوان مطرح بود

یکی عنوان غنائم، این من الكتاب، یکی عنوان مال ثابت این من السنة، این را جعله رسول الله من السنة که فی الركاز الخمس، آن وقت می آمدند می گفتند حالا بگوئیم مال ثابت شامل هر دو بشود، هم گنج باشد هم معدن باشد، هر دو بالاخره ثابت اند، دقت کردید؟ و در عبارت مرحوم شیخ این آمده، این در عبارت کلینی نیامده، هنوز هم نمی فهمیم چطور شده در کتاب ابن فضال پسر این مطلب آمده، من هم هنوز نفهمیدم، در این جا مثل به قول ما جمله معترضه، این جا هم ایشان در پرانتز نوشته، در جمله معترضه آمده و فی رواية یونس و العنبر، حالا به چه مناسبت ابن فضال پسر یک دفعه در وسط کلمه یونس را آورده؟ این خیلی عجیب است، این کلمه عنبر را ایشان چطور در این جا آورده، عنبر در این جا یک نوع ماهی است که از دریا گرفته می شود.

و العنبر بعد خود این قائل کلام روایات یونس عادتاً باید ابن فضال باشد، ابن فضال پسر، اسم یونس هم اصلاً مطرح نیست، سند را خواندیم، اصلاً اسم یونس نیست، شاید خود ایشان یک مقابله ای کرده با کتاب یونس، نمی فهمم.

أصبتها فی بعض کتبه،

تصادفاً من هم الان عرض کردم که یونس کتاب های متعدد داشته نسخ کتابش هم متعدد بوده

هذا الحرف وحده العنبر و لم اسمعه

خیلی این عبارت جمله معترضه را فعلاً نمی فهمیم، ظاهرش باید ابن فضال پسر در نسخه ای از کتاب یونس دیده این جا اضافه کرده، ظاهرش این طور است، آیا مطلب همین است؟ الان نمی دانم. به هر حال این دقت ابن فضال را عرض کردم توضیحاتش را کرارا عرض کردم، بعضی از بزرگان ما جدا در امر تحمل حدیث دقت فوق العاده ای بکار می بردند، دقت بکنید، می گوید أصبتها فی بعض کتبه، یعنی من این را به نحو وجاده نقل می کنم، این أصبتها یعنی وجاده، چون در کتب حدیث هفت نحوه تحمل حدیث هست که اضعفشان هم وجاده است، همین که انسان در کتاب ببیند مثلاً بگوید من از کافی نقل می کنم. أصبتها و بعد می گوید لم أسمعہ، لکن از مشایخ نشنیدم، کلمه عنبر را نشنیدم، اما به نحو وجاده دیدم.

.....
علی ای حال این مطلب ایشان خیلی لطیف است، یوخذ من کل هذه الصنوف، دیگه حالا ایشان تقسیم ثلاثی هم دارد، این که می گویند روایاتی که می گوید شش سهم باید بشود، سه تا سهم امام و سه تا سهم سادات سندش روشن نیست یکیش این است، چند تا روایت هم داریم، یکیش همین روایت حماد است، حالا چون دارد حماد عن بعض اصحابنا این دیگه ما توضیحاتش را عرض کردیم.

یک جوری می کنیم که دیگه به خود شما برگردد قبول یا نه

بعد ایشان می فرماید به این که، ما الان بقیه حدیث چون وارد غنائم می شود مربوط به مانحن فیه نیست، چون بنا ندارم کل حدیث را بخوانم و وارد بحث بشویم، البته در بین دو نسخه کافی و بین نسخه ابن فضال اختلاف هست که این را در این حاشیه معین کردم. من کرارا عرض کردم یکی از دواعی مرحوم آقای بروجردی قدس الله نفسه برای نوشتن جامع الاحادیث همین بود که در وسائل اختلاف متن را خوب ضبط نکرده، لذا ایشان اصلا لجنه جامع الاحادیث را که تشکیل دادند برای همین اختلاف متن، آن طور که من از بعضی از بزرگان شنیدم می فرمودند به این که نظر مرحوم آقای بروجردی اول این بود که فقط اختلاف متن هم در کتب اربعه مثلا اگر همان روایت در خصال بود، در امالی بود اختلاف را دیگه ضبط نمی کردند، من این طور شنیدم لکن بعد ها به نظرم شاید در این چاپ های بعدیش سعی شده در کل کتب و صحیح هم همین است، کتب اربعه خصوصیت ندارد، اگر بناست اختلاف متن باشد در کل کتب، دیگه فعلا وارد بحث نمی شوم چون فعلا بحثم در این نیست.

بعد ایشان راجع به خمس و عشیره رسول الله و این ها، یک مباحث دیگری دارد که مربوط به غنائم و تقسیم غنائم است که من وارد آن بحث نمی خواهم بشوم، بعد وارد بحث انفال شده و للامام صفو المال، صفو یعنی آن مالی که برگزیده است، مثلا یک درهم عالی است یا یک اسب فوق العاده ای است یا یک جاریه و عبد فوق العاده ای است، این ها را اصطلاحا صفو می گفتند که جمعش صفایا بود و یا در اصطلاحات ما جز انفال شد، این ها اصلا در تقسیم غنائم نمی آمد، من چند بار ظاهرا در همین درس این شعر معروف جاهلی را خوانده بودم و این لطیف هم هست، این تقسیمی که ما الان در غنائم جنگ داریم اجمالا قبل از اسلام هم بوده، این خطاب می کند به امیر چون این مسئله این که غنائم، یک مقدار از غنائم را بدهند به امیر، به حاکم، به شیخ عشیره، به بزرگ که آن از

مالیات عمومی بر ندارد، نه خودش و نه خاندانش، این عین ما شده دیگه، فقط نسبتی که به او می دادند ۲۵ درصد بود، آنی که در اسلام آمد بیست درصد شد، کم شد، این در این شعر این هایی که سهم امیر است مثل آن تقسیم گربه، این سهم امیر در این شعر آمده:

لک المربع منها، اولش مربع، مربع در مقابل خمس است، مربع ۲۵ درصد است، خمس ۲۰ درصد است. لک المربع منها یعنی من الغنائم

و الصفايا، این همین صفو المالی که این جا داریم، و للامام صفو المال، پنج تا چیز را برای امیر قرار می دادند.

لک المربی منها و الصفايا و حکمک

حکمک اگر امیر می گفت این مال من باشد، تقسیم نشود، خودش انتخاب می کرد، این هم داخل تقسیم غنائم نمی شد.

و النشيطه و الفضول

این پنج تا سهم امیر بود، مربع و صفايا و حکم و نشیطه و فضول، مراد از نشیطه در این جا یعنی گمشده چون گاهی اوقات غنائم را تقسیم می کردند، غنائم جنگ را، مثلاً از صحنه جنگ می آوردند در عشیره مثلاً یا در آن جایی که هستند در راه مثلاً یک شتری گم می شد، می رفت در کوه ها گم می شد، بعد این غنائم را تقسیم می کردند مثلاً سه هزار تا رزمنده بود، چهار هزار بود، این غنائم را به عدد این ها تقسیم می کردند، بعد که تقسیم می کردند بعد دو مرتبه این شتر پیداش می شد، دیگه بیاین این شتر را به چهار هزار تقسیم بکنند سخت بود، این را به امیر می دادند، نشیطه یعنی گمشده، این را هم به امیر می دادند، این را ما در فقه اسلامی نداریم، در فقه ما نیست.

و الفضول

فضول در این اصطلاح زیادی است، گاهی وقتی می آمدند غنائم را تقسیم بکنند فرض کنید چهار هزار تقسیم، یک پتو زیاد می ماند، خب این قابل تقسیم به چهار هزار نبود دیگه، این را زیادی می گفتند، فضول، این را هم به امیر می دادند پس مجموعه اموری که به

رئیس عشیره و به امیر داده می شد طبق این تقسیم جاهلی این ها مال امیر بود بقیه اش بین رزمندگان تقسیم می شد، این ترتیب غنائم را می گویم

لک المربع منها و الصفايا و حکمک و النشیطة و الفضول

حالا در روایات ما و للامام صفو المال، آن یاکذا من هذه الاموال صفوها، الجارية الفارهة و الدابة الفارهة و و الثوب و المتاع مما يحب او يشتهي

حالا من چون آن شعر را خواندم احتمال می دهم این مما شاید یک واوی داشته یا این و الثوب و المتاع مما يحب، این حکمک باشد، دقت کردید؟ الان ظاهرش این است که این تتمه صفو المال است، من احتمال می دهم در این حدیث دو تا آمده، یکی صفايا و یکی حکمک، احتمالا این طور باشد

و للامام صفو المال چون این هم باز جز مشکلات است که این واو ابتدائی است یا عاطفه است مثلاً.

و للامام صفو المال، بنا نبود ما در این بحث خمس وارد بشویم ولی چون حالا آمد این نکته را عرض کردم که بگویم من هذه الاموال صفوها

این صفوها مفعول یاکذا، الجارية الفارهة، گفت به قول آقایان عطف بیان یا بدل بعض از کل است، الدابة الفارهة و الثوب، این را الثوب بخوانیم یا الثوب و المتاع بخوانیم، به رفع بخوانیم، روشن شد؟ حالا چون دیگه حدیث جلوی من بود اقلاً نکته ادبیش را هم بگویم. اگر الثوب بخوانیم عطف بر اول، و للامام صفو المال و للامام الثوب و المتاع مما يحب، این می شود همان طبق قانونی که در جاهلیت بود حکمک، این جز حکمک می شود، اگر الثوب به نصب بخوانیم جز صفايا می شود، الثوب به رفع بخوانیم جز حکمک می شود، هر چی را امام خواست، امام گفت این یکی مال من باشد، این تقسیم نشود، این مربوط به ایشان است.

مما يحب أو يشتهي، من سابقاً عرض کردم در کتاب مغازی واقدی، البته واقدی بین اهل سنت مشکل دارد به لحاظ وثاقت و این ها، ایشان نقل می کنند، من هم ندیدم در مصادر شیعه ندیدم از قول یکی از صحابه که پیغمبر من را فرستاد در ماه شعبان برای این که

مثلا یک غارتی بشود، به یک جایی حمله می شود و من سیصد و خرده ای گوسفند آوردم، خودش نوشته، سیصد و خرده ای گوسفند آوردم و چقدر متاع آوردم و ما در جاهلیت مربع را می دادیم، ۲۵ درصد، من خودم بیست درصد را به رسول الله دادم، اگر این راست باشد، حالا اگر این راست باشد من به جای ۲۵ درصد ۲۰ درصد آن گوسفند ها را به رسول الله دادم و بعد در هفدهم ماه رمضان آیه خمس نازل شد یعنی اولاً انجام شد، البته عبارات اهل سنت مشعر به این است که درست است آیه خمس در هفدهم یا نوزدهم ماه رمضان است، چون در بدر است، بدر بین هفدهم و نوزدهم است در ماه رمضان نازل شد لکن در بدر پیغمبر تخمیس کرد اما من جایی دیدم تخمیس کرد، در روایت ما هم دارد همان رساله امام صادق دارد بدر را تخمیس کرد و در جایی دیدم که غنائم بدر کلاً صد هزار درهم بود، خب مبلغ سنگینی است، بزرگترین غنائمی که در کل جنگ های پیغمبر هست همین است، در کل غزوات است چون عرض کردم مغازی واقدی یکی از خوبی هایش این است در هر غزوه ای که پیغمبر از مدینه به بیرون تشریف بردند نوشته که مثلاً کی به جای خودشان گذاشتند، نائب خودش را در هر غزوه ای معین کردند، اسمش را این مغازی واقدی دارد که خلف رسول الله فلان، یکی اسم می برد که بیشتر این هایی که من دیدم، حالا اگر به حافظه خودمان اعتماد بکنم بیشترش هم ابن ام مکتوم است، خیلی عجیب است، این شخص کور هم بوده، مثل ابوالعلاء معری، آخه ابوالعلاء معری معروف است که در معرّه حاکم هم بود و همه به او مراجعه می کردند با این که کور هم بود. ملخص این که یکی از عجائب این است که ابن عبدالله ابن ام مکتوم کور هم هست، بیشترین قسمت ها، فقط در تبوک است که حضرت امیر است، کسان دیگر هم هستند و در تبوک هم حضرت فرمودند أنت منی بمنزلة هارون من موسی، این این جور نبود که هر کسی را نائب بگذارد بگوید أنت منی بمنزلة هارون من موسی، در این نوابی که گذاشتند فقط در تبوک حضرت امیر که فرمودند انت منی، اسم این ها در آن کتاب هست، کما این که در آن کتاب درآمد یعنی غنائم هم نوشته، مثلاً به این جنگ که رفتند غنائم این قدر بود، به ذهنم می آید که غنیمت بدر را ظاهراً یاد نمی آید، لا اقل من الان یعنی می ترسم حافظه ام یکمی خراب شده باشد، به هر حال جای دیگه دیدم که غنائم بدر صد هزار درهم بوده که چون کاروان قریش به شام رفته بود یعنی تقریباً کل اموال قریش بود، کل اموال و سرمایه قریش که برای تجارت به شام فرستاده بودند همراه این

.....
کاروان بود و لذا هم بزرگان قریش در آمدند، مثل ابوجهل و این ها در قصه بدر بودند دیگه، ابوجهل در قصه بدر، این ها از مکه در آمدند برای حفظ اموالشان.

علی ای حال کیف ما کان از جنگ های خیلی سرنوشت ساز اسلام هم هست،

پرسش: چه سالی است؟

آیت الله مددی: ماه رمضان سال دوم

و همین جنگی است که پیغمبر در شب بدر دعا کرد اللهم إن تهلك هذه الاصابة فلم تعبد فی الارض ابدًا، به قول معروف عرب ها معركة فاصلة، جنگ فصل الخطاب یعنی اگر پیغمبر در این جنگ شکست می خورد دیگه کلا شکست خورده بود، اللهم إن تهلك هذه الاصابة، اگر ما در این جنگ ما شکست بخوریم، فلم تعبد فی الارض ابدًا، این جنگ سرنوشت ساز و اصولا شب یعنی اصطلاح عملی برای ليلة القدر هم همان شب نوزدهم ماه رمضان یا هفدهم است، فكان یسميها المسلمون ليلة القدر، این ليلة القدر را در فارسی نقطه عطف در تاریخ می گوئیم، این نقطه عطف در تاریخ اسلام همین جنگ بدر است، هم به لحاظ غنائمشان به لحاظ مجموعه شواهدی که عرض کردیم و کیف ما کان که رسول الله هم بیست هزار درهمش را به عنوان خمس برداشتند که صرف آن جهاتی که حالا جاش این جا نیست انجام دادند که این را در بحث خمس متعرض شدیم.

عل ای حال این کلمه و الثوب و المتاع مما یحب أن یشتهی، بعد هم نکته لطیف فذلک له قبل القسمة، یعنی کل اموال را با این ها حساب نمی کنند بعد نسبت سنجی، اول این ها را خارج می کنند بعد نسبت سنجی می کنند، خوب دقت کردید؟ چون اگر مثلا بگویند این کنیز مثلا خودش ده هزار درهم، من عرض کردم ما در تاریخ بعضی از کنیز ها که البته بعد ها این چون مغنیه بودند و خصوصیات مغنیه داشتند من بزرگترین نرخ را که در تاریخ دیدم چهارصد هزار درهم است، نمی خواهم خصوصیاتش را بگویم که تا چهارصد هزار درهم به فروش رفته و کمترین نرخ هم سه درهم است یعنی خود گوسفند بین هشت تا ده درهم بوده.

غرض من از سه درهم کمتر ندیدم از چهارصد هزار هم بیشتر، در این مراجعات تاریخی خودم، علی ای حال کیف ما کان خوب دقت بکنید، این را دقت کردید؟ یعنی نمی آیند این کنیز ده هزار درهمی را هم حساب بکنند به سه هزار نیروی رزمنده تقسیم بکنند، نه، روشن شد مطلب؟ و لذا عرض کردیم این متن یک متن قانونی است، نکات فنی را دقت کردید؟ مثل یک کسی است که انسان متن قانونی نوشته، این متن یک متن قانونی است، مثل دعائم، مثل این که می گویند زکات بعد اخراج مؤونه، مؤونه قبل از تسمیه، این ببینید شبیه متن است، مثلاً ببینید فذلک له، این را پیغمبر یا امام بر می دارند قبل القسمة و قبل اخراج الخمس، قبل از این که خمس را پیغمبر اکرم بردارند، پس از این که صفایا و حکم که برداشته شد آن وقت باید تقسیم بشود به نیرو های رزمنده، و طبعا سهم کمتر می شود دیگه، مثلاً کنیز قیمتی، اسب قیمتی، جواهر قیمتی که اگر باشد اصلاً حساب این ها فوق العاده بالا می رود.

پرسش: مگر خمس به جای صفایا حکمک نبود؟ چجوری است اول صفایا حکمک را بر می دارد بعد

آیت الله مددی: خب همین را می خواهد بگوید، لذا می گویند متن قانونی است، لک المربع منها، اول مربع، مربع و صفایا و حکمک، آن نشیطه او فضول، فضول هم که خب قبلش است، آن حین تقسیم است، نشیطه هم که بعد از تقسیم است، ببینید در این روایت ببینید امام می فرماید قبل از تقسیم بشود، این که من بعضی وقت ها عبارت را خیلی می خوانم، خیلی روش دقت می کنم برای این که آشنا بشود ذهنتان، این متن به نظرم متن فقهی می آید، این متن یک متن قانونی می آید که شاید امام سلام الله علیه، چون در بعضی روایات هم دارد مثلاً هارون از موسی ابن جعفر خواست ایشان متنی نوشتند، حالا آن در بحث فدک و این ها.

و له أن یسدّ بذلک المال جمیع ما ینوله

آن وقت مصرف این خمس هم که پیغمبر از کجا مصرف بکند در آن جا دارد، حالا من نمی خواهم فعلاً بقیه این را بخوانم. در این جا، یک مقدار هم زیادی خواندیم.

در این متن دارد و لیس لمن قاتل شیء من العرضین، این متن یک تکه است و لیس لمن قاتل شیء من العرضین، این دیگه حالا ما مجبور می شویم روی این یکمی مانور بدهیم، این همان متنی است که الان در کتابی مثل شرائع و جواهر آمده که به اصطلاح غنائمی

.....
که تقسیم می شود غنائم منقول است، غیر منقول تقسیم نمی شود، این بحث غنائم تقسیم غنائم به منقول و غیر منقول، آن غنائم منقول تقسیم می شود بین نیروهای رزمنده، غنائم غیر منقول مثل زمین، از این جا تفکر ارض خراجی درست شده، این زیربنای تفکر ارض خراجی است

و ليس لمن قاتل شيء من الارضين و لا ما غلبوا عليه إلا ما احتوى عليه العسكر
فرض کنید آمدند صحنه جنگ شد، من باب مثال می خواهم برایتان بگویم، فرض کنید مثلاً به این کشور حمله کردند صحنه جنگ مثلاً در پنجاه کیلومتری این شهر بود، فرض کنید در تبریز مثلاً من باب مثال، در تهران بود، خب وقتی که جنگ تمام شد این ها آمدند گرفتند، خب بعد از آن وارد تهران هم می شوند، در تهران خانه ها هست، از کفار اموال هست، آیا این خانه هایی که بعد است این ها هم جز تقسیم است یا نه؟ امام می فرمایند نه، تقسیم فقط آنی است که ارتش بر آن مسلط است، شهر ها، منافع دیگه این ها جز تقسیم در نمی آید، این ها در اختیار امام است، روشن شد؟ و لا ما غلبوا علیه، فرض کنید غیر از این که در صحنه جنگ موفق شدند این صحنه جنگ مال ما خارج شهر هاست دیگه، این ها شکست خوردند برای این که بروند شهر را بگیرند، خب در شهر ها خانه هست، اموال هست، املاک فراوانی هست، آیا این ها هم تقسیم می شود؟ امام می فرمایند نه، غنائم آنی است که لشکر باهاش گرفته می شود، غیر از لشکر مال تقسیمات شهری و کشوری آن مربوط به امام می شود، آن دیگه داخل در تقسیم نمی شود لذا عرض کردم متن کاملاً واضح است، متن قانونی است و متن نوشتاری است، این متن به تکلم نمی خورد، به حدیث قولی نمی خورد، دقت می کنید؟ و لا ما غلبوا علیه إلا ما احتوى عليه العسكر، دیگه فردا ان شا الله

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين